

تو هم می‌تونی خبرنگار باشی

دوستان خوب صفحه فر فره، سلام. از صمیم قلب آرزوی کنم حالتون خوب، دلتون خوش، تنتون سالم و لبتون خندون باشه. بچه‌ها! توی هفته پیش رو، یک روز، روز «خبرنگار» نام گذاری شده. ۱۷ مرداد روزیه که یکی از خبرنگارهای خوب کشورمون (محمود صارمی) در راه تهیه خبر از اتفاقاتی که در کشور همسایه‌مون می‌افتاد، جان خودش رو از دست داد و شهید شد. خبرنگاری یه شغل سخت اما هیجان‌انگیز و جذابه که نیاز به خوب دیدن و خوب شنیدن، کنجکاوی و سماجت داره. صفحه فر فره هم نیاز به چندتا خبرنگار زبیل و زیر و زرنک داره و اگه از بین شما، کسی هست که به خبرنگاری علاقه داره، می‌تونه همین الان دست به کار بشه. آیا مسجد محله، برای ایام تابستان کلاس‌های هنری برگزار کرده؟ کدوم یکی از همکلاسی‌های کلاس زبان، این ترم زبان آموز برتر شده؟ همه این‌ها می‌تونه یه سوژه خوب برای تهیه یه خبر و ارسالش برای صفحه فر فره باشه. خبرنگار کوچولوها! شروع کنید...



شعر

بادبادک بازی‌گوش

بادبادک قشنگ من، بالامی‌ره یواش یواش
می‌چرخه دور شاخه‌ها، پُر می‌ده با گوشواره‌هاش
نزدیک لونه ی کلاغ، هی سرشو تکون می‌ده
گوشواره‌های رنگی‌شو، به جوجه‌ها نشون می‌ده
وقتی می‌خواد پایین بیاد، بادبادکم دیر می‌کنه
چون که همش گوشواره‌هاش، به شاخه‌ها گیر می‌کنه

شاعر: عفت زینلی



نکته

چی ببینیم؟ چی نبینیم؟



دوستان قشنگم! مدتی‌ه شبکه نسیم، برنامه دیدنی و جالبی پخش می‌کنه به اسم «سر حال»، که هر بار، ماجراهای جالب و بامزه تعدادی عروسک باحال رو که همه با هم همسایه هستن به اضافه آقابهرام عظیمی، انیمیشن ساز موفق که مجموعه «سیاساکنی» رو ساخته، نشون می‌ده. ماجراهای جالبی که در نهایت یادمون می‌ده چطور از جسم و ذهن و احساساتمون مراقب کنیم و چطور مواظب هم‌دیگه باشیم و چطور جالومون رو خوب نگه داریم و همیشه سر حال باشیم. سر حال رو حتما ببینید و لذت ببرید. در عین حال، پیشنهاد می‌کنیم بعضی برنامه‌ها رو، حتی اگه از شبکه پویا پخش می‌شه، نبینید تا غمگین نشید و نترسید. سریالی مثل «معماهای بزرگ پوآرو و مارپل»، ممکنه خیلی مناسب سن و سال ما بچه‌ها نباشه و به جای این که خوشحال و سرگرمون کنه، ناراحت و بدبین مون کنه. مراقب چشم و ذهن و وقت تون باشید.

قصه

دوشنبه ۱۵ مرداد، سالروز شهادت سر لشکر خلبان، عباس بابایی

یک آرزوی شیرین

اسم من زهراست. پنج ساله و یه برادر بزرگ‌تر از خودم دارم به اسم احسان. من واحسان، مثل همه خواهر و برادرهای دنیا، گاهی مشغول بازی و شیطنت هستیم و گاهی آروم؛ گاهی از دست هم ناراحتیم و گاهی آشتی. من واحسان، هر کدوم هدف‌ها و آرزوهای دور و درازی برای آینده، برای وقتی بزرگ شدیم داشتیم تا این که یه روز، خاله فاطمه، خاله مهربون من واحسان برامون یه فیلم آورد. یه فیلم درباره زندگی یک قهرمان به نام شهید عباس بابایی. کسی که از سن کم، آرزو داشته خلبان بشه و با هواپیما، توی آسمون پرواز کنه و ویراژ بده و کیف کنه و از مرزهای کشورمون ایران، دفاع کنه. و سرانجام به آرزوش می‌رسه و حین یک عملیات هوایی، شهید می‌شه. از اون روز به بعد، من واحسان عاشق پرواز شدیم و هر دو تصمیم گرفتیم مثل شهید بابایی، در آینده خلبان‌های موفق بشیم. راستش من از اون روز به بعد، خیلی وقت‌ها خواب پرواز می‌بینم. خواب می‌بینم کنار داداش احسان توی هواپیما نشستیم و بالای ابرها پرواز می‌کنیم. خواب پرواز، یکی از لذت‌بخش‌ترین خواب‌های زندگیمه و همیشه بعد از دیدن این خواب و بیدار شدن، قلبم از اشتیاق مثل قلب گنجشک می‌تپه. خاله فاطمه می‌گه برای خلبان شدن، باید مراقب سلامت و تغذیه مون باشیم و درس هامون رو خوب خوب بخونیم. من واحسان تمام سعی مون رو می‌کنیم تا به آرزومون برسیم و شبیه عباس بابایی بشیم.

ماشین بار مقوایی

کار دستی

وسایل لازم: دو عدد قوطی مقوایی دارو، دو عدد کاغذ رنگی، چهار دایره مقوایی مشکی، چهار در فلزی نوشابه، چسب مایع، قیچی ۱. یکی از قوطی‌ها رو مثل شکل، با کاغذ رنگی می‌پوشونیم و جلد می‌کنیم. ۲. یکی از ابعاد اون قوطی دیگه رو مثل شکل، با قیچی برش می‌زنیم و باقی‌مونده رو با کاغذ رنگی می‌پوشونیم. ۳. چرخ‌ها رو به شکل سه‌بعدی که در واقع، قسمت پشت ماشین هست می‌چسبونیم. ۴. سر نوشابه‌ها رو روی چرخ‌ها می‌چسبونیم. ۵. قوطی اولی رو درون قوطی دومی قرار می‌دیم و با چسب محکم می‌کنیم. ۶. برای قسمت جلوی ماشین، شیشه و پنجره درست می‌کنیم و می‌چسبونیم.



اجرا: ویکتوریا اعظم - عکاس: صادق ذباح

شعر

گر به گرسنه

یک گربه توی کوچه
یک تکه از کبابم
گر به کباب خود را
شاید که گفت ممنون
خوشحال شد که دارند
او با کباب می‌رفت

شاعر: عفت زینلی

